

**Predigt am 16. Sonntag nach Trinitatis, 15.9.2024,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK)
Pfr. Gerhard Triebe**

Psalm 16,1-11:

ای خدا، از من محافظت فرما، زیرا که به تو پناه آورده ام 1

«به خداوند گفتم» :تو خداوند من هستی و جز تو هیچ چیز مرا خوشبخت نمیکند 2

بزرگان واقعی دنیا کسانی هستند که به تو ایمان دارند، و ایشان 3 مایه ی شادی من میباشند

آنان که به دنبال خدایان دیگر میروند دچار دردهای زیادی خواهند شد. من برای این خدایان قربانی 4 نخواهم کرد و حتی نام آنها را بر زبان نخواهم آورد

ای خداوند، تو همه چیز من هستی !تو مال و ثروت من هستی !زندگی من در دستهای تو است 5

آنچه به من بخشیده ای، عالی است و من از آن لذت میبرم 6

خداوند را شکر میکنم که مرا راهنمایی میکند و حتی شب هنگام نیز مرا تعلیم میدهد 7

خداوند همیشه با من است !او در کنار من است و هیچ چیز نمیتواند مرا بلرزاند 8

پس من در امان خواهم ماند و قلب و وجودم از شادی لبریز خواهد شد؛ 9

زیرا تو مرا در چنگال مرگ رها نخواهی کرد و کسی را که دوستش داری نخواهی گذاشت از بین برود 10

تو راه حیات را به من نشان خواهی داد. حضور تو مرا از شادی لبریز میکند و بودن در کنار تو به من 11 لذتی جاودانی میبخشد

جامعه عزیز همانطور که می دانید من از نسل بچه های پناهنده هستم و در واقع خودم یکی هستم. یکی از ویژگی های ما بچه های پناهنده این است که هیچ چیز به ارث نبرده ایم. پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ ما هنگام فرار مجبور شدند همه چیز را پشت سر بگذارند. بیشتر آنها با چیزی که حمل می کردند، شاید در یک چمدان کوچک از اینجا شروع کردند. هیچ شبکه خانوادگی یا حتی زمینی که فرزندان یا نوه ها بتوانند در آن بسازند وجود نداشت. مؤسسه تحقیقات اقتصادی آلمان فرض می کند که سالانه 400 میلیارد یورو در آلمان به ارث می رسد. با این حال، تنها 50 درصد از آنها به طور کلی هر چیزی را به ارث می برند. نیمی دیگر هیچ چیز یا حتی بدهی را به ارث نمی برند

مزمور سرای ما در اینجا کودک پناهنده ای نیست که نتواند چیزی به ارث ببرد. او خود را خوش شانس می داند: «قرعه در سرزمین دوست داشتنی به من افتاد». من به میراث زیبایی تبدیل شده ام) "آیه 6. (در ابتدا به نظر می رسد که او یکی از 50 درصدی است که بدون هیچ اقدامی ناگهانی ثروت زیادی به دست آورده اند، اما وراثت او کاملاً خاص است: او نه خانه، نه ملک و نه دارایی به ارث می برد. او ارث می برد - خدا. در واقع این همان چیزی است که می گوید: "خداوند دارایی و سهم من است)" "آیه 5. (آنچه در اینجا به یادگار مانده است، لاوی، یکی از دوازده پسر ایلیخانی یعقوب است. هنگامی که او و برادرانش و تمامی قوم بنی اسرائیل پس از آزادی از مصر و سرگردانی در بیابان به سرزمینی که خداوند به آنها وعده داده بود آمدند، سایر برادران و خانواده هایشان همگی بخشی از این سرزمین را دریافت کردند. نه او. او و فرزندانش مسئول خدمات معبد، خدمات، دعاها و قربانی ها خواهند بود. امرار معاش او زمین نیست، بلکه مالیات و صدقاتی است که مؤمنان با خود می آورند. بنابراین او نیازی به نگرانی ندارد، او حتی خوشحال می شود: قرعه برای من خوب بود: من

آن را کاملاً دریافت کردم. خدا خودش سهم ارث من است. و اینجا با مزبور سرای ما، این نگرش اساسی ایمان شده است، نگرش قلب کسانی که خدا را دوست دارند

کودک پناهنده در من می گوید: آیا واقعاً این همه چیز است؟ فقط خدا؟ نه خانه، نه زمین، نه ثروت، نه ماشین، نه پيانو، نه حتی ساعت جیبی طلائی پدربزرگ. فقط خدا اگر قرار است این نگرش اساسی ایمان باشد آنگاه ممکن است بسیاری از شما اکنون از خود پرسید: آیا هنگام غسل تعمید، چیزی را از قلم انداختم؟ بالاخره من هنوز هم می خواهم چیزی از زندگی بگیرم. فقط خدا - این ممکن است برای من کمی افراطی باشد

اما مزبور سرای اینجا اصلاً چیزی را از دست نمی دهد، برعکس. او می نویسد: «قلب من مسرور است و جان من مسرور است» «آیه 9». (دیگری دعا می کند: "اگر فقط تو را داشته باشم، از آسمان و زمین چیزی نمی پرسم") "73:25". (و سپس از خود می پرسم: چه چیزی باعث می شود که مردم آنقدر متأثر شوند که خداوند زیباترین قسمت روح آنها نمی شود، بلکه مرکز زندگی آنها می شود؟ این چیست که فقط از خدا چیزی نمی خواهند، هدیه خوب، مصونیت از حوادث، سفره چیده، آرامش دنیا و بیمه عمر پس از مرگ؟ این چه چیزی است که نه تنها چیزی از خدا بلکه از خود او می خواهند؟ چگونه است که مردم نه تنها به خدا ایمان می آورند، می ترسند، اطاعت می کنند یا التماس می کنند، بلکه او را دوست می دارند؟ خدا را با تمام قلبت با تمام روحت، با تمام ذهنت و با تمام قدرتت دوست داشته باش؟

مزبور سرا پاسخ های زیادی به این موضوع خواهد داشت. من آنها را به طور خلاصه و مختصر با ما مرور می کنم. اولین و مهمترین پاسخ: شادی محض است. لوتر به زیبایی ترجمه کرد: «پیش از تو در دست راست، تو برای همیشه کمال شادی و شادی است» «آیه 11». (سعادت - این بیشتر از شادی است. از نظر زیبایی این مربوط به "برنده شدن" است. این یک نگرش به زندگی است، غوطه ور و غرق در شادی، احساس عمیق رفاه است. ماه شگفت انگیز اردیبهشت به روح ما نفس راحتی می دهد، همه چیز گسترده و نو و تازه می شود و از این بهار بی بدیل نفس می کشد. خداوند سعادت محض است، ماه مه کامل، نه یک پلیس سختگیر، نه یک موجود برتر دور، نه یک ظالم ظاهری شیطانی. خداوند سعادت محض است. چرا؟ چون ما ایده او هستیم. زیرا او همه چیز را در ما سرمایه گذاری می کند: جهانی که او برای ما آفریده است، هدایای ما، محبت بی قید و شرط، صبر بی پایان. زیرا او ما را تحمل می کند، ما موجودات کم و بیش عجیب، پیچ خورده، دوست داشتنی و حقیر. شناخت خدا به معنای دانستن است: من شناخته شده، تا آخرین و عمیق ترین دیده شده ام. و من بیش از آن چیزی که تصورش را بکنم دوست داشته و پذیرفته شده‌ام. عیسی دلیل است: هیچ چیز برای او عزیز نبود. او را برای ما و با آن همه چیز داد. او چیزی را نگه نداشت. و وقتی همه چیز می شکند و فرو می ریزد، او هنوز آنجاست. و این چیزی است که عشق من را جرقه می زند. چطور دلت نپزد! سعادت لذت بر لذت، عیسی خورشید فیض است که من برای زندگی و مردن به چه چیز دیگری نیاز داشتم. هیچ چیز نمی تواند آن را بالا ببرد، هیچ چیز نمی تواند آن را نابود کند. بنابراین: «خداوند دارایی و سهم من است» (آیه 5)

پاسخ دوم نیز به این بستگی دارد: وقتی زندگی ما سخت می شود او پشتیبان و کمک کننده است. نمازگزار با یک درخواست شروع کرد: «خدایا مرا نگه دار. زیرا من به تو اعتماد دارم» «آیه 1». (بنابراین او این مزبور را بعد از سه نوشیدنی در غروب آفتاب نمی خواند. حالش خوب نیست او آشکارا در خطر است و می ترسد الان باید به کی مراجعه کنه؟ کدام بنیاد حمایت می کند؟ در اینجا مهم است که ببینیم عشق به خدا و عشق به خدا دروازه های زندگی بی دغدغه را باز نمی کند. نمازگزار زندگی آسانی نیست. این مزبور به داوود پادشاه یکی از بزرگترین پادشاهان اسرائیل نسبت داده شده است. اما او پادشاهی بود با شکستگی های فراوان: کسی که همیشه خود را تحت کنترل نداشت، کسی که روابطش با تقریباً همه فرزندانش شکست خورد، کسی که

حسادت دیگران را به طور مغناطیسی به خود جلب می‌کرد، کسی که از کار زندگی‌اش با سپاس و قدردانی لذت نمی‌برد. می‌توانست دست روی یک جانشین خوب بگذارد، کسی که مجبور بود بارها و بارها درگیری‌های جدی و حملات شیطانی را پشت سر بگذارد. چه چیزی در چنین زندگی پایدار است؟ دیوید می‌گوید فقط خدا. فقط اون قسمت منه فقط دست راست او که مظهر قدرت و کمک است می‌تواند مرا از این کار عبور دهد. فقط با او امید دارم که همه چیز برای من و کارم، برای فرزندانم و کشورم خوب پیش برود.

،های قدرتمند پاسخ سوم به این بستگی دارد: جایگزین‌هایی وجود دارد. همیشه بالاترین ارزش‌ها، ایده‌های پیشنهادی مذهبی وجود دارد. آنها قول زیادی می‌دهند و هیچ چیز را ارائه نمی‌دهند. و قبل از وعده بزرگشان همه چیز را از ما طلب می‌کنند. در اصطلاح دینی، اینها بت هستند. ما امروز هم چنین بت‌هایی را می‌پرستیم و برای آنها فداکاری می‌کنیم: برای پول و قدرت، برای شغل و افتخار در وطن، برای سوسیالیسم و سرمایه‌داری. فداکاری کن و زنده خواهی شد! آنچه به ما وعده داده نشده است اگر فقط فداکاری درست کنیم! اما چه فایده‌ای دارد؟ زمورنویس می‌گوید: «کسانی که در پی دیگری می‌دوند، اندوه بسیار خواهند این نیز یک کلمه آلمانی قدیمی مانند سعادت است، اما بسیار تلخ تر: درد - Herzeleid. داشت) «آیه 4) عمیقی در آن وجود دارد، پشیمانی، ناامیدی. دعا کننده می‌گوید فقط خدا مرا ناامید نکرده است. او آنجا بود، مرا نگه داشت، به من امید و نیرو داد، زیرا او فداکاری نمی‌خواهد، اما هر فداکاری می‌کند. فقط خدا خیر و سهم من است.

و آخرین پاسخ چهارم: "راه زندگی را به من نشان می‌دهی" آیه 11. (نمازگزار می‌گوید: تو مرا نصیحت کردی و دلم شبانه به من هشدار می‌دهد) آیه 7. (خبر خوب «ترجمه می‌کند»: حتی شب‌ها وجدان من را به یاد های او می‌اندازد و در پایان می‌گوید: «تو من را به سوی زندگی هدایت می‌کنم.» در یک مقطع ما آنها نصیحت را رها کردیم. در یک مقطعی آنها می‌خواهند و باید زندگی را خودشان رهبری کنند، زندگی زیبا، دشوار و خطرناک. از کجا یک قطب نمای داخلی برای زندگی خود می‌گیرید؟ چگونه می‌توانند یاد بگیرند که در این دنیای پیچیده جهت‌گیری کنند؟ چگونه چیزی مانند یک شهود مطمئن در آنها رشد می‌کند که چه زمانی باید بله بگویم و چه زمانی باید قاطعانه نه بگویم، چه زمانی باید به جلو حرکت کنم و چه زمانی باید فرار قلب ایجاد می‌شود که حسی سالم از آنچه شایسته و دشمن زندگی است GPS کنم؟ چگونه چیزی مانند داشته باشد؟ تو راه زندگی رو به من نشون میدی تو منو نصیحت کن و وقتی می‌اندیشم و می‌اندیشم، نصیحت تو راهنمای من است. این یک رویداد زنده است. این صرفاً یک توصیه برای یادگیری چند دستور قانون و قانون نیست. در عوض، فرآیندی وجود دارد که توسط آن خدا مرکز فرماندهی درونی ما را شکل می‌دهد. و از تعامل این کتاب قدیمی با روحیه خوب و عقل و احساسات ما استفاده می‌کند و این شهود مطمئن را در ما پرورش می‌دهد. این همیشه کار نمی‌کند زیرا ما انسان هستیم. اما بعد که افتادیم بلند می‌شویم و جاست. عزیزم بیا و دوباره امتحان کن فقط خدا «فقط خدا خیر و سهم من خدا می‌گوید: باز هم همین است» است.

زمین، ثروت، ماشین یا ساعت جیبی طلایی پدربزرگ با این ارثی که در غسل تعمیدمان به ما وعده داده شده بود، چه چیزی مقایسه می‌شود؟ خدا با عهد جدید خود به ما شادی و حتی سعادت بخشیده است، زیرا ما بی‌نهایت دوست داریم. او به ما وعده قدرت از دست راست قوی خود، محافظت از درد دل، از کسانی که همه چیز را وعده می‌دهند و هیچ چیز را تحویل نمی‌دهند، یک قطب نمای درونی برای کمک به ما در یافتن راه در این زندگی دشوار داده است.

مانند لاوی، زمورنویس در اینجا خوشحال می‌شود زیرا او خدا را به ارث می‌برد - فقط خدا. اما هنوز یک سوال باقی می‌ماند که ممکن است همین الان نگران آن باشید و در پایان باید به آن پاسخ دهیم: شاید بگویید

باشه، حالا فهمیدیم که موضوع با خدا یک رابطه عاشقانه عمیق دارد. ما چیزی از اشتیاق به خدا را احساس کردیم. شاید بتوانیم گمان کنیم که مردم آنقدر با خدا گرفته شده اند که او را با تمام وجود دوست دارند و ما می بینیم که زندگی زمانی تغییر می کند که با خدا زندگی کنید، نه با آموزه ها و قوانین دینی، نه فقط با سنت ها و آیین های ارجمند، بلکه با همتای پر جنب و جوش و دوست داشتنی. بنابراین شاید کسی آرزو کند که نامزدهای غسل تعمید ما و همه مسیحیان این آهنگ باستانی را از آن خود کنند. شاید حتی در نهایت می توانستم آرزو کنم ای کاش این آهنگ من بود. اما در مورد هر چیز دیگری که در این زمین و در این زندگی زیباست چه می شود. فقط خدا؟ کیک آلوچه با خامه فرم گرفته و کنسرت نیست؟ بدون موتور هیچ تفریحی ندارید، به Bechstein سیکلت و بدون پروانه در شکم شما؟ با تلفن همراه جدید یا پیانوی امتحان خوب خود افتخار نمی کنید و هیچ جاه طلبی در حرفه خود ندارید؟ عشق عمیق به فرزندان و نوه ها وجود ندارد؟ آیا این «تنها خدا» در رقابت با هر چیزی که در زمین و در این زندگی زیباست؟ آیا در آن صورت ما به عنوان مسیحی وارسته ولی از دنیا بیگانه خواهیم بود؟

دیتریش بونهوفر یک بار این موضوع را برای دوست و برادر شوهرش ابرهارد بئگ فکر کرد. و می گوید چگونه خدا آنقدر کوچک است که از رقابت از کیک آلو و پروانه در شکمش بترسد. خدای مهربون چطور میتونه اینقدر حقیر باشه که قهرمانی اروپا و پیروزی در امتحان رو نصیب ما نکنه! چرا باید توجه داشته باشد که ما عاشق باخ و موتزارت یا حتی ملکه و تیلور سوئیفت هستیم

cantus firmus بونهوفر یک تصویر را از موسیقی انتخاب می کند. او می گوید: عشق ما به خدا آهنگ است، ملودی اصلی که در زیر هر چیز دیگری نهفته است، آهنگ ثابت و بی پایان. و سپس هر چیز دیگری که زیبا، واقعی و خوب است می تواند مانند یک نقطه مقابل قوی، کاملاً مستقل و در عین حال همیشه مرتبط با شرکت کانتوس آشکار شود. او به دوست تازه ازدواج کرده اش می گوید: بگذارید فریم کانتوس در رابطه تان قوی باشد، و خواهید دید که چگونه به نقطه مقابل عشق شما نیز کمک می کند

من موافقم: این چیزی است که عشق انسان را غنی و قوی می کند، وقتی همه خودشان بدانند: دیگری خدای من نیست. او حتی نباید خدای من باشد. او مجاز است انسان باشد - دوست داشتنی و خطاپذیر، با استعداد محدود. من از قبل خدای خود را دارم که بی حد و حصر مرا دوست دارد و در کنار من است. اگر طرف مقابل باید خدای من باشد، این عشق انسانی ما را تضعیف می کند. خطر دلشکستگی وجود دارد، نه شادی و یک چیز دیگر: اگر شکست بخوریم یا مرگ، آن قاضی طلاق وحشتناک مداخله کند، متوجه می شویم: در ابتدا و در پایان فقط خداست، میراث زیبای من، کشور دوست داشتنی من. و مرگ نمی تواند آن را از من بگیرد.

به عنوان یک کودک پناهنده، در موقعیت فوق العاده ای قرار دارم. من مجبور نیستم به گرفتن "چیزی" از زندگی بسنده کنم، زیرا من خود زندگی را دریافت کردم. هالویا! آمین